

بسم رب الشهداء والصدیقین
آرزوی مرگ کردن مال هجده ساله نیست
عرشیان با گریه اما مستجابش می کنند

زهرا که عنایتش به هر جا برسد
باشد که به فریاد دل ما برسد
یارب سببی ساز که در روز حساب
پرونده ما به دست زهرا برسد





زنده گی نامه زهرا امیری شهید دانایی:

زهرا امیری درسیزدهم ماه میزان سال ۱۳۸۳ خورشیدی درکوئته پاکستان در یک خانواده ی فرهنگی و مذهبی چشم به جهان گشود. او باشنده اصلی ولایت غزنی، ولسوالی جغتو، قریه چاده بود.

با تولد زهرا، دنیای از امید، خوشی و شادمانی نیز در خانواده اش خلق شد که خانواده اش این همه موهبت الهی را ناشی از تولد دخترشان می دانستند.

خانواده زهرا پس از یک سالگی ای او تصمیم گرفتند که به کشورشان افغانستان برگردند. زهرا یکساله بود که زنده گی جدیدی را همراه با خانواده اش در ساحه قلعه شهاده کابل شروع کرد.



زهرا که ازآوان کودکی علاقمند آموختن بود؛ خیلی زود شامل مکتب شد. قبل از شامل شدن به مکتب، در مدرسه طاهها و مسجد امام موسی کاظم درس های دینی را آموخت.

هنگامیکه شامل مکتب شد ۵ سال داشت ودر صنف اول ، اول نمره شد ؛

مدت شش سال با خواهرش که دو سال بزرگتر از خودش بود باهم به مکتب می رفت. درین مدت همیشه پیش گام تر از خواهرش بود. زمانی که خواهرش بعد از امتحان کانکور وارد دانشگاه شد ، خیلی به زهرا انگیزه داد تا راهش را با ثبات تر ادامه دهد. آن زمان زهرا با برادرش یک جا به مکتب می رفت.

زهرا درصنف دهم ، نسبت علاقه زیادی که به علم و دانش داشت اساسات را درمرکز آموزشی کاج شروع کرد؛ درین وقت درمدرسه زینب کبری(س) درسهای احکام و خدانشناسی و صرف ونحو را نیز میخواند؛ شب و روز مشغول خواندن بود.

زمانی به عدالت و جریان عدالت خواهی علاقه مندی بیشتر پیدا کرد که جنبش ر وشنایی درواکنش به تصمیم غیرعادلانه حکومت وحدت ملی مبنی بر تغییرمسیر برق ۵۰۰ کیلو ولت ترکمنستان از بامیان به سالنگ شکل گرفت و سپس دو تظاهرات بزرگ و میلیونی راه اندازی شد و در تظاهرات ۲ اسد عدالت خواهان را

با فرستادن انتحاری ها تکه تکه کردند همزمان با این رویداد ها ، زهرا کنجکاو شد و از پدرش در مورد بی عدالتی علیه مردم و هم تبارانش سوالاتی می کرد و می پرسید که چرا با هم تبارانش بی عدالتی می شود ؟

پدرش که یکی از فعالین جنبش روشنایی بود دربارهٔ خیلی از اتفاقاتی که علیه مردم هزاره در طول تاریخ اتفاق افتاده بود به زهرا حکایت کرد و حتی دلیل تولدش در کویتهٔ پاکستان را هم در پیوند به همین حادثاتی که علیه مردم هزاره اتفاق افتاده بود ، میدانست. چون کاکای زهرا نیز در دههٔ هفتاد در مقاومت غرب کابل به شهادت رسیده بود. پدر بزرگش نمی خواست دیگر داغ جوان در خانوادهٔ خود ببیند به همین مناسبت تن به مهاجرت داد. زهرا پس از شنیدن این ماجراها تصمیم گرفت حق مردمش را بگیرد و به بی عدالتی ها پایان دهد . این کار غیرممکن بود مگر اینکه حقوقدان شود و زهرا رشته حقوق را بسیار دوست داشت . این امر باعث شد که شب و روز تلاش کند و زحمت بکشد. جالب اینجا بود که زهرا جسامت خوب ، قد بلند ، جرأت بالا و دل بزرگی داشت و از هیچ چیز نمی ترسید، این خصوصیات زهرا با این رشته همخوانی زیادی داشت.



زهرا صنف دوازده بود که تصمیم گرفت آماده گی کانکور را در مرکز آموزشی کاج شروع کند در جریان آماده گی تحولا تی در حکومت به وجود آمد؛ جمهوری اسلامی افغانستان جایش را به امارت اسلامی افغانستان داد .

درین وقت تحولاتی زیادی بوجود آمد از جمله حکومت امارت اسلامی دروازه های مکاتب را به روی دختران بست ، خوشبختانه زهرا امیری یکسال قبل از بسته شدن دروازه های مکاتب به روی دختران دورهٔ مکتب خود را در لیسه عالی نسوان ام البنین شهر کابل به اتمام رسانده بود. ولی امکان داشت امتحان کانکور را از دختران اخذ نکند، وضعیت امنیتی هم هر روز بدتر از روز قبل میشد. زهرا با وجودی که شرایط را درک می کرد ولی باز هم امیدش را از دست نداد و هر روز با ثبات تراز روز قبل گام بر می داشت و مستحکم تر از دیروز به راهش ادامه می داد. حتی روز های روز به همصنفی هایش روحیه می داد. برادر کوچک زهرا که تلاش و کوشش زهرا را می دید بیشتر انگیزه می گرفت و او نیز خواست یکسال زود تر آماده گی کانکور بگیرد تا بتواند با زهرا یکجا به کورس برود و یکجا درس بخواند.

زهرا با وجودی که میدانست مشکلات زیادی سد راهش قرار دارد، و خانوادهٔ زهرا همیشه نگران وی بودند و بعضی اوقات به او هشدار می دادند ولی زهرا از هیچ چیز نمی ترسید و می گفت: « هیچ اتفاقی نمی افتد اگر ادامه دهم به آرزوهایم



میرسم و چیزی نمانده تا به هدفم برسم ولی اگر ادامه ندهم یک عمر پشیمان خواهم بود، و اگرهم کدام اتفاقی بیفتد نهایتاً شهید خواهم شد و چه شهادتی بهتر از شهادت در راه دانایی. «خوب روزها می گذشت با اینکه بلاخره روز امتحان کانکور اعلام شد، هر قدر روز امتحان نزدیک شده می رفت زهرا نیز زیادتر تلاش می کرد و زهرا درین مدت توانسته بود شامل صنف نخبه گان مرکز آموزشی کا

ج شود و کارت طلایی داشت. ولی به تاریخ ۱۴۰۱/۱۷/۸ دقیقاً پنج روز قبل از هژده ساله گی اش، و دقیق دو هفته (سیزده روز) قبل از امتحان کانکور صبح روز جمعه ساعت ۷:۲۰ در هنگام امتحان آزمایشی؛ ازسوی قوم انتحار، دشمنان دانایی، بزدلان، کوردلان قرن، تاریک اندیشان و جاهلان علم ودانش این مرکز آموزشی مورد حمله انتحاری قرار گرفت و با

جمع کثیری از هم کلاسی هایش جام شیرین **شهادت** را نوشید، روح همه شان شاد و راهشان پررهرو باد.

بعد از حمله انتحاری پدر زهرا امیری و اعضای خانواده اش ساعت ۷:۳۰ دقیقه همان روز همه شفاخانه های شهر کابل را گشتند تا زهرا را پیدا کنند، درین وقت بود که پدر زهرا امیری متوجه شد که در شفاخانه ایمیرجنسی سه زخمی که وضعیت خیلی وخیم دارند و نامشان را گرفته نمیتوانند وجود دارد، ساعت ۹:۰۰ صبح پدر زهرا در ایمیرجنسی رسید؛ به دلیل پالیسی که در شفاخانه ایمیرجنسی وجود دارد هیچ یک از پایوازاها را داخل آن محوطه اجازه نمی دهند، پدر زهرا ساعت ها پشت دروازه شفاخانه منتظر ماند تا بلاخره ساعتی ۱۱:۳۰ و یا ۱۲:۰۰ ظهر بود که اجازه ورود را حاصل کرد پدر وی هنگامی که داخل شفاخانه شد جسم بی روح دخترش زهرا را دید اصلاً باورش نمی شد که زهرا **شهید** شده و دیگر بین ما نیست.

همان روز زهرا به خانه آورده شد، و ساعت ۴:۰۰ بعد از ظهر روز جمعه، هشت میزان سال ۱۴۰۱ در هدیره میدان طلوع درکنار کاکای **شهیدش** که در دهه مقاومت غرب کابل به **شهادت** رسیده بود؛ با دنیای از امید و آرزوبه خاک سپرده شد. روحش شاد و یادش گرامی باد.

توانایی ها، استعداد ها و مهارت های زهرا امیری:

زهرا امیری در کنار ادامه تحصیل، مهارت های دیگری نیز داشت

۱- وی در کنار پدرش که شغل خیاطی داشت؛ خیاطی را آموخت و با پدرش یکجا

در امرار معاش خانواده کمک می کرد

۲- مهره دوزی می کرد

۳- در آشپزی بسیار ماهر بود و دست پخت بسیار لذیذی داشت

۴- ورزش می کرد و یک دختر صحتمندی بود

۵- بایسکل رانی و راننده گی را نیز بلد بود

خصوصیات و خصلت های زهرا امیری:

۱- زهرا امیری یک دختر بسیار مهربان و خوش سلیقه بود و ذوق بسیار عالی داشت

۲- خلق و خوی بسیار نرم و خوبی داشت و دورویی در ذاتش نمی گنجید

۳- همیشه لبخند بر لب داشت، هیچ وقت عصبانی نمی شد و همیشه با دیگران مدارا می کرد

۴- کودکان را بسیار دوست داشت و با آنها به ملایمتی رفتار می کرد

۵- زهرا یک دل بزرگی داشت و همیشه به فقرا کمک می کرد و دست شان را می گرفت

۶- زهرا مثل یک معلم مهربان کسانی که از خودش کرده کوچکتر بود را به کارهای نیک و درس خواندن تشویق می کرد نه تنها این بلکه به همصنفی هایش نیز روحیه می داد تا درس شان را ادامه دهند و می گفت اوضاع اینگونه نمی ماند

۷- رفتارش با خانواده و دیگر اطرافیان نرم و مهربان بود، و اگر از اطرافیانش برخوردار نامناسبی میدید فقط با این مصرع از شعر مولانا که ورد زبانش بود و با آن آنها را قناعت می داد (گر تو با بد، بد کنی پس فرق چیست ؟)

۸- کم حرف می زد اما خوب حرف می زد و به آرامی با دیگران صحبت می کرد

۹- کینه توز نبود و از کسی عقده نداشت مخصوصاً با خانواده بسیار مهربان بود

این خصوصیات اش باعث شده بود که کسانی که حتی یک بار هم زهرا را دیده بودند از او خاطرات خوبی دارند و به نیکی از او یاد می کنند.

گر تو با بد، بد کنی

پس فرق چیست؟

این حرفش هرگز فراموش ما نمی شود.

ترتیب کننده گان:

اسدالله امیری پدر و زهره امیری خواهر **شهید** زهرا امیری.